

## مسافرخانه، بندر، بارانداز



احمدرضا احمدی رمان‌نویس چندین رمان دارد. این کتاب در سال ۹۷ از سوی نشر ثالث منتشر شده. داستان کتاب از زبان شاعری نسبتاً جوان روایت می‌شود که در مسافرخانه‌ای مشغول به کار می‌شود. صاحب مسافرخانه که پیرمردی مکار و مرموز است، پس از چندی از شاعری می‌خواهد که پیش‌مرگش باشد و غذاهایی را که آشپزها می‌پزند، اول او بخشد...

## کلید آبی‌رنگ



احمدی در حوزه کودک و نوجوان آثار پرشماری دارد که این کتاب یکی از آنهاست که در سال ۹۱ از سوی نشر نیستان چاپ شده. کتاب داستان یک دخترک و پسرک آشنا را روایت می‌کند: «جغد کوچولو به بالا نگاه کرد. آهوی جوانی را دید. جغد گریه‌کنان گفت: من مادرم را می‌خواهم. او پرواز کرد و رفت. می‌ترسم دیگر برنگردد. آهو گفت: من مطمئنم برمی‌گردد. اگر خوب گوش کنی صدایش را می‌شنوی...»

## نمایشنامه‌ها



احمدرضا احمدی نمایشنامه‌نویس ده کتاب نمایشنامه دارد که کتاب حاضر دربردارنده چهار نمایشنامه به نام‌های انبارها، پيله‌ها، ماهتاب دریایی و تولد اول، تولد دوم است. نمایشنامه‌هایی شعرگونه که در همه آنها یک شخصیت زن سعی در نجات جهان و مقابله با نیستی و نابودی و افسردگی دارد: رد صورتک زرد در باور ما آفت از باد و توفان تهنی می‌شود. تیره‌بختان به کوچه می‌رسند. ساعت طلوع را از ما می‌پرسند. در ورطه شک رها می‌شویم. تیره‌بختان پیر می‌شوند و می‌میرند...

شعرهایی از بیشینه صور بیانی معمول هم، جز به صورت تصادفی و پنهانی، تهنی‌اند. اما این چنین ویژگی‌هایی به نقطه قوت شعر احمدرضا احمدی بدل شده است، یعنی اگر سیر و روند اشعار او را از آغاز تاکنون در نظر بگیریم، متوجه می‌شویم که در دفترهای نخستین به موارد معدودی (بر مبنای تعریف کلاسیک ما) تشخیص و حس آمیزی برمی‌خوریم که این استفاده محدود، بر پایه ذهنیت از پیش تعریف‌شده‌ای نیست و شاید به علت ناگزیری و ناگزیری شاعر از بیان آنها باشد. همچنین بسامد پایین آن از همان ذهنیت بدوی‌گرای شاعر ناشی می‌شود که متکی بر هر چه بیشتر امتناع کردن از به‌کاربردن زوائد کلام است.

اما در ادامه هر چه که بیشتر به سطرهای تثبیت‌شده و ویژه خود احمدرضا احمدی نزدیک می‌شویم، می‌بینیم که بسامد این نوع آرایه‌ها کمتر شده، و صور بیانی هم با توجه به مفهومی که در عرف از آن می‌شناسیم کم‌رنگ‌تر می‌شوند و شکل پنهانی‌تری به خود می‌گیرند. انگار نمی‌خواهند به عنوان یک آرایه تعریف‌شده و معمول خودنمایی کنند.

برای نمونه، در شعر «من همیشه»، که سرآغاز فصل نوینی در شعر احمدرضا احمدی است، دیگر آن انسان‌وارگی معمول در آن به چشم نمی‌خورد، بلکه انسانی دیگر به نام احمدرضا احمدی مستحیل در درختی شده که این‌بار خودش از مدرسه می‌آید:

پرنده هراسناک به درخت و بوته اندیشید / درخت به کوچه رفت تا با بچه‌ها بازی کند / واژه درخت که از کوچه آمد / پرنده نشسته بود و می‌گریست / به درخت گفت: با رنگ زرد و سبز آشتی هستم.

و یا این‌بار واژه درخت است که از کوچه می‌آید. عملی انسانی به درخت منسوب شده، ولی در پس این اعمال و این عناصر با شخصیت تازه‌ای روبرو هستیم که در این شعر و از این لحظه دارد تعریف می‌شود. و بدین‌گونه است که شعر احمدرضا احمدی بدون هیچ‌گونه نیازی به جلب توجه از طریق پیرایه‌های لفظی ادبی و ادیبانه، یادآور نظریه که شعر را خبری بزرگ می‌دانست، بدل به خبری بزرگ و درنهایت اتفاقی چشمگیر می‌شود؛ زیرا در منش و کنش شعری او، استفاده از زبانی مستعار و کلیشه‌های استعاری رایج نبوده است و از همان نخست، در موضع برخوردی بدوی و منطبق با بینش در زمانی خود، با دم‌دستی‌ترین و روزمره‌ترین و واقعی‌ترین عناصر در پیوند بوده و با قراردادن این عناصر در جریان بالنده «غرق»، به روابط تازه و فضاهای ویژه خود رسیده است؛ به قول صائب: در حُسن بی‌تکلف معنی نظاره کن / از ره مرو به خال و خط استعاره‌ها.

بر این اساس می‌توان این‌طور جمع‌بندی کرد که گذشته از اینکه احمدرضا احمدی جزو انگشت‌شمار شاعرانی است که توانسته به نخستین مجموعه‌شعرش «طرح» (۱۳۴۱) در شعر نو معاصر فارسی طرحی نو دراندازد (و بعدها در حوزه ادبیات کودک هم موفقیت‌های چشمگیری به دست آورد) این توفیق را هم داشته که مُزد جسارت و اصرار خود را بگیرد، یعنی در ادامه روند رو به جلوی شعرش، صاحب شالوده‌ای از نوشتار، برآمده از «وضعیت غرق»، باشد که با ایجاد منش بیانی تازه‌ای در آینده شعر فارسی هم قرار بگیرد:

اگر روزها و عمر را باخته باشم  
هنوز این فنجان چای روبه‌روی من گرم است  
و این چراغ قدیمی یادگار اجدادم روبه‌روی من روشن است...



شعر احمدرضا احمدی بدون هیچ‌گونه نیازی به جلب توجه از طریق پیرایه‌های لفظی ادبی و ادیبانه، یادآور نظریه که شعر را خبری بزرگ می‌دانست، بدل به خبری بزرگ و درنهایت اتفاقی چشمگیر می‌شود؛ زیرا در منش و کنش شعری او، استفاده از زبانی مستعار و کلیشه‌های استعاری رایج نبوده است و از همان نخست، در موضع برخوردی بدوی و منطبق با بینش در زمانی خود، با دم‌دستی‌ترین و روزمره‌ترین و واقعی‌ترین عناصر در قراردادن این عناصر در جریان بالنده غرق، به روابط تازه و فضاهای ویژه خود رسیده است

که مبین اصالت حسی و عاطفی شعر اوست، ضربه‌های عاطفی است که به واسطه این رفتارهای غافلگیرکننده در بندهای شعرها و به‌ویژه در پایان‌بندی شعرهایش پدید می‌آیند. در اینجا این توضیح را بایسته می‌دانم که بحث بر سر شگفتی نیست، چون شگفتی از ملزومات هر اثر هنری است، مساله بر سر سازوکارهای غافل‌گیرکننده ویژه خود شعر احمدرضا احمدی است. کامیابش این رفتارها به دو گونه مختلف در پایان‌بندی یا انتهای شعرهایش پدیدار می‌شوند:

نخست، ضربه‌هایی که در حاله‌ای وهم‌آلود، از درهم‌تنیدگی عناصر پایدار شعر پدید می‌آیند؛ یعنی ما سرانجام در پایان شعر می‌توانیم با مرور عناصری که ورودی و پیش‌برنده ساختار شعرند و به شکلی محسوس و غیر محسوس به علت التزام معنایی در متن وجود دارند، منطقی برای به وقوع پیوستن چنین سرانجامی برای شعر پیدا کنیم: چندین نفر بودیم / یکی از ما / در باران / در آینه‌ای / گم شد. / یک روز چهارشنبه / یکی از ما / اعتماد از دست داده بود: / روی پله‌های خانه‌ای ماند / همه عمر / به دنبال کفش‌های گم‌شده‌اش / در باد بود. / یکی از ما / تلفظ سعادت را / نمی‌دانست: / در پاییز خاکستری عمر / در میان برگ‌ها / پنهان شد. / آخرین مان / عمر نمی‌خواست / ابر را به خانه آورد / در باران آغاز کرد / در باران عاشق شد / و در آفتاب مُرد. همان‌طور که دیدیم گذشته از عواملی که اشاره شد، حتی شکل تقطیع هم در خدمت تکوین غافلگیری بیشتری است.

و دومین سازوکار، که برآمده از ویژگی‌های ذاتی شعر اوست و بعدها در نوشتار امروز شعر بدل به گونه‌ای سبک هم شده، این است که احمدرضا احمدی به کودکانه‌ترین طرز ممکن شعرش را به تمام می‌رساند. انگار خواسته یا ناخواسته میل دارد که شعر را از همان نقطه‌ای که از بیداری‌ای ناگهانی آغاز شده در انتهاها کند تا اینگونه به پایان برسد. در این نوع رفتار عموماً نباید دنبال منطقی بگردیم که آگاهانه و ملتزم بر ساختار متعارف متن باشد. شاعر از این رفتار فضایی می‌آفریند که فرآیندی صرفاً حسی پدید بیاید تا سرآخر، این فرآیند همان شگفتی‌ای را که نخست به آن پرداختیم نمایش بدهد. همچنین به نظر می‌رسد هر دو این رفتارها در پایان‌بندی بیشینه شعرهایش، هم‌تراز با ویژگی‌های گفتاری زبان شعری اوست؛ زبان گفتاری بنیادی ناخودآگاهانه‌تر و نامنتظرتر دارد. ما همیشه در گفتار به گونه غیر ارادی تری از جملات و کلمات استفاده می‌کنیم؛ خیلی از اجزای تشکیل‌دهنده کلام‌مان به شکلی تصادفی به بیان می‌رسند. از همین رو، به نظر می‌رسد این تصادف یکی از علت‌های بنیادی همین‌گونه غافل‌گیری‌ها در پایان شعرهایش باشد:

پلک می‌زدم / باغ در آتش می‌سوخت / مرگ من / برای ادامه باغ کافی نبود / پس من آواز خواندم / سکوت کردم / من و گندم آموخته بودیم / که در فقر سکوت کنیم. / روبه‌روی من سه شمع افروختند. / من نمی‌توانستم / در حریق باغ و مرگ گندم / این سه شمع را جواب گویم / ما در این کوچه / با این سه شمع عمر باخته بودیم / می‌گفتند: / در انتهای باغ در کنار حریق / سه جغد ما را نظاره می‌کنند / سه شمع را خاموش کردیم / جغدان پرواز کردند. / هندوانه در بشقاب بود.

شعر احمدرضا احمدی فارغ از صنایع بدیعی است، یعنی شعر او خالی از انواع آرایه‌های لفظی و معنوی‌ای است که در بدیع تعریف می‌شود و به نظر می‌رسد حتی می‌توانیم ادعا کنیم که چنین